

رشتن باز از آن گفتار چون
 بن زور و بجان صبر و بدیل نپوش
 زان خواب که دید از کزیت سوار
 اگر چه سخت بخت نپوش خاست
 جز زان که در دل جو قیامت کند
 در کاره بقل و هوشش آورد
 کیز از زهر سو داد آواز
 که ای با من درین اندوه ساز
 بر در اخرون دولت رسانید
 دل زلزل آتش تحت پاهای
 که آمد عقل و دشتی بسرم
 روان شد آب رقیق و جوی
 سیاه بردار بند ز زرسیم
 چه جوی سیم را در نیکو کار
 که بود از خون من بعد سیم
 بر در چون رسیدین غره درگاه
 بدست خود بند از سیم
 بر رسم عاشق اول ترک کرد
 با استقبال آن دست از سیم
 دمان بکش آن ماری دور
 وزان پس سوی آن دگر کرد
 پرستاران بسایک لغزیدند
 رها نند از بند زان سیم
 دستانند سخن خراز مستند
 بزیر پایش تخت ز نماندند
 بر زمین تاج کردند شمشیر
 بر زمین تاج کردند شمشیر

بری

بری رویان زهر چو گشتند
 هم بر روانه آن شمشیر گشتند
 بنزد آن چو در مجلس نشستی
 چو طوطی لعل او شکر گشتی
 شرح حکایت باز کردی
 زهر شکر کی سخن نمانی کردی
 ز روم و شام گشتند نمانند
 شدی از زهر مهر اندر شکر ریز
 حدیث مهربان کردی سر انجام
 کتاب بردی عزیز محرم سرانجام
 چون نامش کرمی در زبان
 بیفتادی بسایه از نام
 ز ابر دیده سیل خون فشانند
 نوای ناله بر کردن رسانندی
 برو زو شب همین این بود کار
 سخن از یار راندی در دهم
 باین گفتار خوشی سخن گویش
 دگر خود بودی از گفتار خوش

آمدن رسولان پادشاهان
 لشکری زیندی و شکوه شنیدی
 از اطراف بغیر از معرجه
 زیندی که بود آشفته شمشیر
 چنان بر بود از حیت شمشیر
 به حاققه حسنش رسید
 شدی مفتون او هر کس شنید
 تمام این را بوی

Copyright © King Saud University